

دوفصلنامه ادبیات حماسی، دانشگاه لرستان

سال دوم، شماره چهارم، پائیز و زمستان ۱۳۹۴

صفحات ۷۱ - ۹۹

بررسی مکانیسم‌های دفاعی اسفندیار در نبرد با رستم

ذوالفقار علامی مهماندوستی^۱

نسیم داودی پناه^۲

چکیده:

روان آدمی ابزارهایی را برای کاهش اضطراب و دفاع از خود در اختیار دارد که به آن مکانیسم‌های دفاعی گفته می‌شود. عملکرد این سازوکارها به‌طور ناخودآگاه انجام می‌گیرد و باعث می‌شود فرد از شناخت حقیقی خود باز بماند. بررسی مکانیسم‌های دفاعی روان، علاوه بر شناخت حقیقت خواست‌های درون، این فرصت را فراهم می‌آورد که دلایل و سرچشمه برخی رفتارها و گفتارهای به ظاهر عادی، آشکار گردد. اسفندیار یکی از دو شخصیت اصلی داستان نبرد رستم و اسفندیار و یکی از یلان نامدار شاهنامه و پهلوان دین بهی است. فردوسی با ذکر جزئیات وقایع زندگی این پهلوان و نقل مستقیم گفتارهای او، امکان بررسی لایه‌های زیرین شخصیت وی را فراهم ساخته است. در مقاله پیش رو تلاش شده تا با بهره‌مندی از نظریات روان‌کاوانه فروید درباره مکانیسم‌های دفاعی روان، حقیقت رفتارها و گفتارهای اسفندیار در رزم با رستم، آشکار و دلایل عملکرد و نحوه رفتار و برخورد او با جهان پهلوان رستم روشن شود و درنهایت مشخص گردد که تمامی رفتارهای اسفندیار، دلیل‌مند بوده و بر اثر به کارگیری مکانیسم‌هایی همچون جبران، گریز و توجیه، بروز

^۱ - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا (نویسنده مسئول)، zalami@alzahra.ac.ir

^۲ - دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا، daavoodipannah@gmail.com

دریافت مقاله: ۹۴/۵/۹، پذیرش مقاله: ۹۴/۱۲/۱۶

یافته‌اند. در حقیقت اسفندیار نزاع بین خود و خواسته‌هایش و دنیای بیرون را از طریق سازوکارهای دفاعی روان کنترل و هدایت کرده است.

کلیدواژه‌ها: رزم رستم و اسفندیار، مکانیسم‌های دفاعی روان، نقد روان‌کاوانه.

۱- مقدمه:

رزم‌نامه رستم و اسفندیار، بحق داستان داستان‌های شاهنامه شناخته شده است. درهم‌تنیدگی سرنوشت این دو پهلوان و گره خوردن پایان کار رستم، نامدارترین پهلوان شاهنامه، به سرنوشت اسفندیار، مخاطب نکته‌سنج را وامی‌دارد تا به بررسی شخصیت اسفندیار و شناخت لایه‌های زیرین روان او بپردازد. برای نیل به این هدف، یکی از راه‌های کار آمد، تحلیل روان‌کاوانه شخصیت او است.

از جمله مباحثی که فروید در نظریه شخصیت مطرح کرده، بحث مکانیسم‌های دفاعی روان (Defense Mechanisms) است که پیوند استواری با موضوعات ناکامی و اضطراب دارد. ولی این به آن معنا نیست که این سازوکارها فقط مخصوص کسانی است که دچار اختلالات روانی و نابه‌هنجاریند، بلکه افراد سالم نیز برای حفظ یک‌پارچگی خود در مقابل حقایق ناگزیری مانند خواست و آرزوهای‌شان به‌طور ناهوشیارانه از آنها استفاده می‌کنند و البته تنها می‌توان این مکانیسم‌ها را به‌طور غیرمستقیم، در رفتار دیگران مشاهده و استنباط کرد. درواقع فرد از اعمال چنین سازوکارهایی آگاه نیست و نسبت به رویدادهای بیرونی و خواست‌های درونیش، ناهوشیارانه انواع مکانیسم‌های دفاعی روان را فعال می‌سازد. فرد با به کارگیری مکانیسم‌های دفاعی، مسائل و مشکلات خود را حل نمی‌کند؛ بلکه صرفاً به تحریف آنها و درواقع به تحریف واقعیت می‌پردازد؛ اما باید در نظر داشت، چنانکه اشاره شد، هیچ یک به‌طور آگاهانه انجام نمی‌گیرد.

روان‌شناسان براین باورند که «روان‌کاوی در پی آن است که انسان از کشمکش‌های درونی خویش، تا آنجا که ممکن است، رها شود و به واقعیت‌های درونی خویش بصیرت پیدا کند و بر خود فائق آید و خود را فتح کند. ولی می‌دانیم که انسان نمی‌تواند و یا شاید هم مقدور نیست که از همه این کشمکش‌ها و خردگریزی‌ها آزاد شود؛ زیرا انسان باید انسان

بماند. موجودی اجتماعی و خردپذیر که خردگریزی را نیز در درون دارد و با آنها در آرامش و آشتی است» (صنعتی، ۱۳۸۲: ۳۰).

اسفندیار دارای خواست‌ها، آرزوها، کشمکش‌های درونی و ناکامی‌هاست و از آنجایی که در ماجرای نبرد با رستم، رفتار، گفتار و اندیشه‌های خاصی از خود بروز می‌دهد و سرانجامش با مرگی تلخ و تراژیک همراه است، ذهن کاوش‌گر را بر آن می‌دارد، با بررسی مکانیسم‌های دفاعی اعمال شده روان او، به لایه‌های زیرین شخصیت این پهلوان پی ببرد و دلایل گفتارها و رفتارهای وی را دریابد.

برای بررسی پرسش‌ها و فرضیه‌های طرح شده، پس از ذکر برخی نظریات روان‌کاوانه فروید، خلاصه داستان رستم و اسفندیار از شاهنامه آورده شده و سپس با استناد به مکانیسم‌های دفاعی روان و با آوردن شاهد مثال‌های دقیق و کامل از داستان، انواع سازوکارهای دفاعی مانند جبران، جابجاسازی، گریز و عکس‌العمل‌سازی که روان اسفندیار به‌طور ناهوشیار در موقعیت‌های مختلف از آنها بهره گرفته، شرح داده شده است. ناگفته نماند که از میان مکانیسم‌های دفاعی، تنها به مواردی که روان اسفندیار به کار گرفته، اشاره شده است و به سازوکارهای دیگر از قبیل برابرسازی، نمادسازی، بازگشت و... که کاربرد نداشته، پرداخته نشده است. از آنجایی که نقد روان‌کاوانه منوط به بررسی تمامی گفتارهاست، ناچار شواهد شعری تقریباً به‌طور کامل ذکر شده است تا خواننده از راه دقت در گفتگوها و عمیق شدن در چگونگی ایراد سخن، بتواند به درکی درست از رفتارهای اسفندیار در برخورد با رستم نائل آید.

از میان بررسی‌هایی که درباره این داستان صورت گرفته، می‌توان به پژوهش‌هایی همچون پایان‌نامه «تحلیل روان‌شناسانه چند شخصیت در بخش اسطوره‌ای و حماسی شاهنامه فردوسی» از علی بهرامی‌کیا، «تحلیل شخصیت گشتاسب و اسفندیار در شاهنامه با رویکرد روان‌شناسی» نوشته قاسم کرمی شاهبوندی و مقاله «تحلیل کهن‌الگویی داستان رستم و اسفندیار» نوشته سید مجتبی میرمیران و انوش مرادی و «رویکردی روان‌شناسانه به سفر سه قهرمان اساطیری هرکول، رستم و اسفندیار»، نوشته کبری بهمنی و آزاده نیرومند اشاره کرد. هر چند تا امروز بسیاری از شخصیت‌های شاهنامه همچون زال،

فرنگیس، سیاوش و داستان رستم و سهراب مورد بررسی روان‌کاوانه قرار گرفته‌اند، اما تا کنون مکانیسم‌های دفاعی روان اسفندیار در نبرد با رستم، به‌طور ویژه و مستقل مورد تحلیل و بررسی قرار نگرفته است.

در این مقاله سعی شده به پرسش‌های تأمل‌برانگیزی همچون اطمینان از عدم وجود عقده ادیپ در روان اسفندیار، دلیل تفاوت احساس و رفتار اسفندیار نسبت به پدرش در حضور و غیاب وی، همچنین علت اصرار اسفندیار به بستن دست رستم و یا جنگ با او، به رغم مخالفت‌های برادرش پشوتن و مادرش کتایون، از دیدگاه روان‌کاوی پاسخ داده شود و برای پرسش‌های مطرح شده نیز، فرضیه‌هایی مانند عدم وجود عقده ادیپ در ضمیر ناخودآگاه اسفندیار و یا به کارگیری مکانیسم‌های دفاعی روان همچون جبران، توجیه و گریز، در نظر گرفته شده است.

هدف مقاله حاضر، تأمل و تعمق در حالات، گفتار و رفتارهای اسفندیار و جستجو در روان این پهلوان در ایجاد و یا مواجهه با رویدادهای داستان است تا از این راه بتوان به درکی ژرف و موشکافانه از افکار و عملکردهای وی در جنگی چنین سرنوشت‌ساز، نائل آمد.

۲- مبانی نظری:

فروید علاوه بر اینکه بنیان‌گذار روان‌کاوی است، پایه‌گذار مطالعات نقد ادبی و هنری با رویکرد روان‌شناختی نیز به شمار می‌آید؛ زیرا تا پیش از او و کشف ضمیر ناخودآگاه، مطالعات و نقد ادبی بر اساس ضمیر خودآگاه و نیت نویسنده استوار بود.

از شناخته‌ترین تحلیل‌های فروید درباره ساختار ذهن و روان بشر، الگوی نهاد، من و فرامن است. «الگوی نهاد، بخش لذت‌جوی بشر است که معمولاً به نیازهای جسم مربوط می‌شود. دنیایی نامعقول که قوانین را قبول ندارد و تابع غرایز است. نهاد هیچ نوع ارزشی را نمی‌پذیرد و گاه حیاتی نامنظم دارد و سرچشمه تمایلات بشر است. کار نهاد تنها سیراب کردن غرایز لذت‌جویانه است، بدون هیچ‌گونه توجه به قراردادهای اجتماعی و قانونی» (کریمی، ۱۳۸۷: ۶۹). به‌طور کلی نهاد ترکیبی از غرایز، تمایلات و خواهش‌های جسمانی و اصرارش بر ارضای بی‌قیدوشرط آن است. «الگوی من، بخش عقلانی ذهن است که لذت‌ها را کنترل می‌کند. بخش واقع‌گرای آدمی که نیت‌ها را بر اساس واقعیت‌ها ارزیابی می‌کند.

من، عامل منطقی حاکم بر روان است و نماینده عقل و مصلحت‌اندیشی است. من از اصل واقعیت فرمان می‌گیرد و واسطه بین دنیای درون و بیرون محسوب می‌شود.» (شارف، ۱۳۸۱: ۵۹). من با مقاومت در برابر اصل لذت یا به تأخیر انداختنش، شخص را با واقعیت‌های پیرامون او تطبیق می‌دهد. «الگوی فرامن، عامل نظم‌دهنده بخشی از وجود بشر است که گرایش‌های لذت‌طلبانه آدمی را از قبیل شهوات جنسی، غریزه و اشتیاق‌های نهاد را سرکوب می‌کند. بخشی است که به بایدها و نبایدها و ارزش‌ها بها می‌دهد و بر اثر تربیت، قوانین اجتماعی و آموخته‌های اخلاقی و مذهبی شکل می‌گیرد» (ساعت‌چی، ۱۳۷۹: ۹). درواقع فرامن بخش اخلاقی و اجتماعی شخص است و بیشتر نشان‌دهنده شخصیت آرمانی فرد هست تا شخصیت واقعی او. در دیدگاه فروید ناآگاهی یا فرامن احاطه کاملی بر خودآگاهی انسان دارد. چنانکه گویی بخش خودآگاه زیر مجموعه ناخودآگاه است. وی معتقد است وقتی کسی اشتباهی می‌کند، درواقع ضمیر ناخودآگاه اوست که غلبه یافته است. چراکه شخص می‌خواهد آن قسمت را نادیده بگیرد، اما بی‌اراده، عمل صورت می‌پذیرد. درنتیجه، رشد شخصیت جبری است. درواقع فرد گمان می‌کند به‌طور آگاه، رفتارها و گفتارهایش را تحت کنترل دارد، حال آنکه انتخاب آگاهانه رفتارها از دیدگاه روان‌کوانه اعتبار چندانی ندارد. «تمام رفتارهای انسان به‌وسیله نیروهایی که در درون او قرار دارند، تعیین می‌شود. بنابراین رفتارهای انسان دارای معنی هست» (شفیع‌آبادی و همکاران، ۱۳۸۶: ۴۸). این رفتارهای معنی‌دار، ماهیت انسان را تشکیل می‌دهند و شخصیت فرد را متمایز می‌کنند و همین تعارض‌های درونی است که شخصیت‌ساز می‌شود. «فروید معتقد بود هرکسی زیرزمین تاریکی از تعارض است که در آن همواره مبارزه با شدت ادامه دارد. انسان‌ها با اصطلاحات بدبینانه توصیف شده‌اند که به کشمکش با نیروهای درونی محکوم هستند. کشمکشی که تقریباً همیشه به شکست می‌انجامد» (شولتز، ۱۳۸۶: ۷۶).

از بارزترین عملکردهای روان که منجر به بروز رفتارهای آدمی می‌شود، مکانیسم‌های دفاعی روان است. گونه‌ای از سازوکارهای روانی که به‌طور ناهوشیار عمل می‌کند و موجب پدیدار شدن اعمال بیرونی فرد می‌شود. «مکانیسم‌های دفاعی خود واقعیت را در سطح ناهوشیار انکار یا تحریف می‌کند. استفاده آگاهانه از مکانیسم‌های دفاعی می‌تواند در کاهش

فشارهای روانی ارزشمند باشد، ولی استفاده زیاد، آسیب‌زا خواهد بود و باعث می‌شود شخص از مواجه شدن با واقعیت طفره رود» (شارف، ۱۳۸۱: ۶۰). بررسی مکانیسم‌های دفاعی روان در بروز رفتارها، از اهمیت بسیاری برخوردار است. «اگر احتیاجات و امیال بشری به سهولت ارضاء می‌شد، زندگی آسان می‌نمود، اما مشکلات و موانع گوناگون، آداب و سنن، عرف و قوانین اجتماعی مدون، از ارضاء بسیاری از احتیاجات انسانی جلوگیری می‌کند و ناکامی به بارمی‌آورد. برطرف کردن برخی از این موانع، آسان و مواجهه با بعضی از آنها مشکل است و منازعه روانی ایجاد می‌کند. این دست از تنش‌ها تا برقراری مجدد تعادل، تسکین نمی‌یابد. چنین کیفیت و حالت روانی، واکنش‌های دفاعی شخصیت را برمی‌انگیزد و مکانیسم‌های دفاعی روان، وارد کارزار می‌شوند» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۲۷).

ممکن است گمان شود استفاده از مکانیسم‌های دفاعی، مختص ذهن‌های بیمار و روان‌های ناسالم است. حال آنکه فقط استفاده افراطی و مخرب‌گونه از مکانیسم‌ها نشان از روان ناسالم دارد. «همه انسان‌ها از مکانیسم‌های دفاعی استفاده می‌کنند؛ زیرا وجود آنها برای ناچیز جلوه دادن شکست‌ها و حمایت در مقابل نگرانی‌ها و احساس ارزش و کفایت، ضروری است و به این جهت آنها را واکنش‌های سازشی عادی می‌نامیم» (همان: ۲۸).

تأمل در رفتارها و مشاهده ردپای سازوکارهای دفاعی روان در پس آنها، امکان دستیابی به شناخت عمیق‌تر اشخاص را میسر می‌سازد. ادبیات عرصه‌ای است که همواره شخصیت‌هایی را از متن زندگی و جامعه برکشیده و با هنرمندی، باز می‌نماید و از این میان، می‌توان به نوع ادبی حماسه اشاره کرد که سرشار از کنش‌ها و واکنش‌های شخصیت‌هاست. «حماسه نوعی اشعار وصفی است که مبتنی بر اعمال پهلوانان و مردانگی‌ها و افتخارات و بزرگی‌های قومی و فردی باشد، به نحوی که شامل مظاهر مختلف زندگی آنان گردد» (صفا، ۱۳۵۲: ۳). تقابل پهلوانان، رفتارهای گوناگونی که ناشی از شخصیت آنهاست و رخدادهای حماسی، همگی زمینه‌های مناسبی را برای تحقیق و تحلیل کنش‌ها و واکنش‌ها فراهم می‌آورد. در نتیجه می‌توان سائق‌های مختلف ضمیر ناخودآگاه شخصیت‌های داستانی را در این بستر مشاهده کرد. «ضمیر ناخودآگاه، نظام فرعی پویایی است که سائق‌های غریزی را در برمی‌گیرد. این سائق‌ها در پی راه یافتن به ضمیر آگاه و فعال شدند، اما صرفاً

در لفافه و به اصطلاح در اشکال مصالحه‌آمیز موفق به انجام این کار می‌شوند. این سائق‌ها در چهارچوب رفتار متمدنانه و به‌هنگار جای نمی‌گیرند. این امیال سخت می‌کوشند تا هرچه زودتر تخلیه شوند. در روان‌کاوی، اصطلاحاً گفته می‌شود که فرایند نخستین این امیال را انتظام می‌دهد؛ یعنی ذهن به گونه‌ای عمل می‌کند که انرژی فرد به روال خاصی آزادانه جریان یابد. عملکرد فرایند نخستین نه فقط در زندگی روزمره، بلکه همچنین در آثار ادبی و هنری نیز مشهود است» (کان دی ویس و همکاران، ۱۳۸۳: ۹۹).

۳- بحث و بررسی:

شاهنامه، به‌عنوان حماسه ملی ایران، از جمله آثاری است که مملو از شخصیت‌های اساطیری، پهلوانی و تاریخی است. خالق این شاهکار با گزارش رفتار شخصیت‌های داستانی، فرصت بررسی را فراهم ساخته تا لایه‌های زیرین شخصیت آنها آشکار گردد و دلیل رفتارها و عملکردهای گاه متناقضشان درک شود.

داستان رستم و اسفندیار یکی از داستان‌های تأمل‌برانگیز شاهنامه است. سرانجام ناگوار اسفندیار باعث می‌شود، ذهن خواننده در پی چرایی ماجرا برآید و رفتارها و گفتارهای این شخصیت را به‌طور دقیق‌تری تحلیل کند. برخی پژوهشگران، اسفندیار را از خرد خویشتن‌بین و عاقبت‌اندیش بی‌نصیب و او را جوانی خام و بی‌خرد می‌دانند؛ اما در عوض، وی را دارای جوهری برتر و آن سوی معیارهای خردی تنگ‌مایه و معمول که در واقعیت زندگی روزانه صادق است، تلقی می‌کنند. به باور آنان خصلت مردی با این نهاد، یک دنده و یک جهت، سر راست و برنده است. همچنین برای جوان توانا و جویای نام، جهان و جهانیان را به فرمان داشتن طرحی دل‌فریب است. اسفندیار فرشته‌ای فارغ از امیال دنیای دون نیست، بلکه انسانی است با سرشت زمینی و آسمانی (مسکوب، ۱۳۸۶: ۴). «برخورد رستم و اسفندیار، یکی از عمیق‌ترین کشمکش‌های روحی منظومه و یکی از ژرف‌ترین کشمکش‌های روحی کلیه حماسه‌های ملی دنیا به شمار می‌آید» (نلدکه، ۱۳۲۷: ۱۱۳). در اغلب داستان‌های پهلوانی شاهنامه، کشمکش بین دو یا چند تن رخ می‌دهد و بیشتر تقابل‌ها، تقابل‌های انسان‌ها با یکدیگر است، حال آنکه در داستان رستم و اسفندیار بر خلاف لایه سطحی داستان، کشمکش بین افکار متضاد خود پهلوانان و ارزش‌هایی که بدان باورمندند،

درمی‌گیرد. «کشمکش‌های درونی و بیرونی که بر فضای این داستان حاکم است، ناگزیری، بی‌گناهی قهرمانان و فرجام ناگوار هر کدام از آنها، این شاهکار ادبی را به یکی از عالی‌ترین تراژدی‌های جهانی بدل نموده است.» (صناعی، ۱۳۴۸: ۱۲۰) درواقع، هر دو پهلوان با گوناگونی افکار خویش درگیر هستند نه جسم و جان دیگری، و بیش از آنکه درگیری‌های بیرونی داشته باشند، با رد و قبول خواسته‌های درونی‌شان مواجه هستند. «کشمکش مقابله دو نیرو یا دو شخصیت است که بنیاد حوادث را می‌ریزد. شخصیت اصلی یا شخصیت مرکزی، با نیروهایی که علیه او برخاسته‌اند و با او سر مخالفت دارند به نزاع و مجادله می‌پردازد. این نیروها ممکن است اشخاص دیگر یا اجسام و موانع یا قراردادهای اجتماعی یا خوی و خصلت خاص خود شخصیت اصلی داستان باشد» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۷۷).

از ویژگی‌های برجسته این داستان، نقل قول‌های مستقیم شخصیت‌هاست. چه، تنها در این صورت است که می‌توان به ظرایف اندیشه آنان پی برد. «در حماسه رستم و اسفندیار ممکن است گاه چنین تصور کنیم که رجزخوانی‌های دو قهرمان، مازاد بر حماسه بوده است و می‌توان به راحتی آن را حذف کرد؛ اما وقتی نیک تأمل می‌کنیم، متوجه می‌شویم رجزخوانی پهلوانان این حماسه، درواقع روایتی است که کنش داستان را پیش می‌برد و فردوسی از این طریق، ما را با جزئی‌ترین خصوصیات شخصیت پهلوانان آشنا می‌کند. وقتی شخصیت‌ها صرفاً توصیف می‌شوند، خواننده تا حدود زیادی ناخودآگاهانه رنگی تصنعی در داستان می‌بیند و شخصیت‌ها برایش بی‌جان می‌شوند. مزیت نشان دادن شخصیت از راه نقل قول مستقیم این است که خواننده خود به ارزیابی شخصیت می‌پردازد و ناچار نیست ارزیابی شخصیت از دید راوی را بپذیرد» (پاینده، ۱۳۸۲: ۱۳۵).

تأمل در پیرنگ سنجیده داستان و دقت در رابطه علی و معلولی بین رخدادهای آن، از یک سو قدرت داستان‌پردازی فردوسی و از سوی دیگر منطق حاکم بر ذهن و انسجام فکری او را آشکارا نشان می‌دهد. همچنین کشمکش‌های روانی این دو پهلوان هم با یکدیگر و هم با خود با چیره‌دستی تمام نموده شده است.

در داستان رستم و اسفندیار درگیری، ناشی از تضاد میان وظیفه فرمانبرداری و اعتقاد به دفاع از نظام حاکم از سوی اسفندیار و لزوم حفظ حیثیت پهلوانی و آزادی فردی از سوی

رستم در برابر هم قرار می‌گیرد. رستم که نسبت به ایران و ایرانیان بسیار وفادار و فداکار است نمی‌خواهد آزادی فردی خود را قربانی و به هر قیمتی خود را کوچک کند و خوارداشت و اهانت را از سوی هر مقامی که باشد، برتابد و استقلال فردی خود را از دست بدهد. (خالقی مطلق، ۱۳۸۱:۱۴۷)

ندیده است کس بند بر پای من نه بگرفت شیر ژبان جای من
در اینجا برای بررسی دقیق مکانیسم‌های به کار گرفته شده از سوی اسفندیار و درک شخصیت او، گزارش کوتاهی از داستان آورده می‌شود.

۳.۱- خلاصه داستان:

اسفندیار به درخواست پدر و وعده پادشاهی او برای نجات خواهران و آزادی ایران به جنگ ارجاسب می‌رود و کامیاب بازمی‌گردد؛ اما پادشاه در وفا به عهد خود درنگ می‌کند؛ او اسفندیار را روانه هفت‌خان می‌کند و چون وی از نبرد با دشمنان پیروز بازمی‌گردد، همچنان او را بی‌تاج و تخت می‌گذارد. اسفندیار با مادرش از بدعهدی پدرش سخن می‌گوید، مادر با نگرانی او را پند می‌دهد و به آرامش و شکیبایی فرا می‌خواند. از سوی دیگر، پادشاه خواب‌گزاران را برای دیدن طالع پسر فرامی‌خواند و آن‌ها مرگی زود هنگام به دست رستم را برای اسفندیار پیش‌گویی می‌کنند که از آن گریزی نیست. پدر تاج‌بخشی به اسفندیار را در گرو دست بسته آوردن رستم به دربار قرار می‌دهد و اسفندیار راهی سیستان می‌شود. اسفندیار چون به کناره هیرمند می‌رسد و مستقر می‌شود، بهمن را برای پیغام‌گزاری نزد رستم گسیل می‌دارد.

هنگامی که بهمن از ماموریت بازمی‌گردد و در مورد نحوه برخورد رستم و پاسخ و شکوه پهلوانی او خبر می‌دهد، اسفندیار برمی‌آشوبد و از خامی بهمن در رساندن پیامش به رستم سخن به میان می‌آورد و به خوارداشت وی می‌پردازد، سپس به استقبال رستم که به دیدار وی آمده، می‌رود. دو ابرپهلوان برای بار نخست در کنار رود هیرمند با یکدیگر دیدار می‌کنند و با گشاده‌رویی با هم مواجه می‌شوند. آنگاه رستم، اسفندیار را به ایوان خود دعوت می‌کند؛ اما پهلوان رویین‌تن، به این دلیل که از سوی پادشاه اجازه درنگ در سیستان را ندارد، از پذیرفتن دعوت رستم سرباز می‌زند، در عین حال رستم را به سرپرده خود دعوت

می‌کند؛ رستم دعوت اسفندیار را می‌پذیرد و پس از گفتگو به ایوان خود بازمی‌گردد. اما اسفندیار پیمان را پاس نمی‌دارد و کسی را به‌عنوان خرام برای فراخواندن رستم نمی‌فرستد. رستم خشمناک از بدعهدی اسفندیار، خود نزد وی می‌آید و زبان به شکوه می‌گشاید:

خرامی نیززید مهمان تو چنین بود تا بود پیمان تو؟

اسفندیار در پاسخ، دوری راه و گرمی هوا را پیش می‌کشد و می‌گوید از بامداد پگاه برای پوزش خواهی می‌خواستم نزد تو بیایم. سپس از رستم می‌خواهد تا در سمت چپ او که مغایر با جایگاه جهان‌پهلوان بود، بنشیند. رستم از نشستن در جای مورد نظر اسفندیار خودداری می‌کند و می‌گوید من جایی می‌نشینم که سزاوار من باشد و سپس در سمت راست او می‌نشیند، آنگاه اسفندیار با طعنه و نیش زبان نژادگی رستم را به چالش می‌کشد و او را بدنژاد می‌خواند و به خوارداشت او می‌پردازد. رستم پاسخ درخور به او داده و از اینکه بیش از حد نرمش نشان داده و خود را در برابر وی کوچک کرده، ابراز پشیمانی می‌کند. سرانجام رستم به ایوان خود بازمی‌گردد، تا برای نبرد با اسفندیار و یا بند او آماده شود، جهان‌پهلوان بناگزیب جنگ را به ننگ بند ترجیح می‌دهد و به نبرد ناخواسته و تحمیلی با وی تن درمی‌دهد. جنگ تن به تن دو ابرپهلوان آغاز می‌گردد. در اثر شدت نبرد تیغ‌ها و سنان‌ها می‌شکنند، اما رویارویی آن دو تا غروب ادامه می‌یابد. با تاریک شدن هوا و پیشنهاد رستم ادامه جنگ به روز بعد موکول می‌شود و اسفندیار خود را در آستانه پیروزی می‌بیند و پیشنهاد رستم را می‌پذیرد. رستم با زخم‌های کاری اسفندیار به ایوان خود بازمی‌گردد.

زال برای درمان زخم‌های تهمتن از سیمرغ یاری می‌جوید، سیمرغ زخم‌های رستم و رخس را مداوا می‌کند و پدر و پسر را از راز سپهر آگاه ساخته، می‌گوید هرکس اسفندیار را بکشد، روزگارش تیره می‌شود. رستم، مرگ را بر ننگ ترجیح داده، هر پایان تلخی را می‌پذیرد. سیمرغ نقطه آسیب‌پذیر اسفندیار را به او می‌گوید و در یافتن و ساختن تیر گز وی را یاری می‌دهد. دیگر روز چون رستم به دشت نبرد برمی‌گردد، دیگر بار در منصرف گردانیدن اسفندیار از جنگ و یا بستن دستانش ناکام می‌ماند و در پی پافشاری اسفندیار برای ادامه نبرد، جنگ را از سر می‌گیرند، در پایان کارزار رستم تیر گز را در کمان نهاده آن را بر چشم اسفندیار می‌نشاند و او را از پای درمی‌آورد.

۳.۲ - عقده ادیپ:

شکایت کردن اسفندیار از پدر نزد مادر، جزو نکات کلیدی و مهمی است که در آغاز داستان دیده می‌شود.

دژم گشته از خانه شهریار	که چون مست باز آمد اسفندیار
گرفته شب و روز اندر برش	کتایون قیصر که بد مادرش
یکی جام می خواست و بگشاد لب	چو از خواب بیدار شد تیره شب
که با من همی بد کند شهریار	چنین گفت با مادر اسفندیار

(فردوسی، ج ۵: ۲۹۳)

و پس از یادکرد فرمان برداری‌هایش از پدر و عدم وفای عهد او در تاج بخشی، چنین به مادر می‌گوید:

سر شاه بیدار گردد ز خواب	کنون چون برآرد سپهر آفتاب
ندارد ز من راستی‌ها نهفت	بگویم پدر را سخن‌ها که گفت
به یزدان که بر پای دارد سپهر	وگر هیچ تاب اندر آرد به چهر
همه کشور ایرانیان را دهم	که بی کام او تاج بر سر نهم
به زور و به دل جنگ شیران کنم	تو را بانوی شهر ایران کنم

(فردوسی، ج ۵: ۲۹۳ و ۴)

کنار زدن پدر، تصاحب قدرت و جایگاه او و شهریانو کردن مادر، از جمله خواست‌هایی است که می‌تواند اشاره ای به وجود عقده ادیپ در روان اسفندیار باشد. «خواست ناخودآگاه و ناهوشیار کودک به تملک والد ناهم‌جنس خود و در عین حال دوری از والد هم‌جنس خود است. فروید این وضعیت را عقده ادیپ (Oedipus complex) می‌نامد. در عقده ادیپ، مادر هدف عشقی پسر می‌شود. پسر از طریق خیال‌پردازی و رفتار آشکار، خواسته‌های جنسی خود را به مادر نشان می‌دهد ولی پسر در سر راه خود با مانع پدر روبه‌رو می‌شود و او را به صورت یک رقیب و تهدید می‌بیند. در نتیجه نسبت به پدرش حسود و متخاصم می‌شود» (شفیع آبادی، ۱۳۸۶: ۴۵ و ۴۶). باید توجه داشت جنس عشقی که فروید از آن سخن می‌گوید، در لایه‌های زیرین سطح ناهوشیار وجود دارد و فرد به هیچ‌عنوان در هوشیاری از آن آگاه نیست و ممکن است به شدت موضوع را تکذیب کند. این عقده سرکوب شده

ناخودآگاهانه می‌تواند یکی از اصلی‌ترین انگیزه‌های شکل‌دهنده روایاتی باشد که درون‌مایه اصلی آنها را تقابل گریزناپذیر پدر و پسر تشکیل می‌دهد.

اینکه اسفندیار برای شکایت از پدر، مادر را از میان اطرافیانش بر می‌گزیند و آرزومند شهربانو کردن مادرش می‌شود و از هم‌داستان‌نبودن او با برنامه‌هایش خشمگین شده و به زنان توهین می‌کند، همگی نشانه‌هایی از وجود عقده ادیپ در ضمیر ناخودآگاه اوست. چه، کتایون همسر پادشاه ایران، خود شاهزاده قیصر روم بوده و پس از ازدواج با شاه ایران، شهربانو شده است. از این رو در نگاه نخست داشتن چنین آرزویی از سوی اسفندیار بی‌مورد می‌نماید، اما وقتی عمیق‌تر به موضوع نگاه شود، دلیل‌های پنهان آشکار می‌گردند. با این حال، نمی‌توان به‌طور قطع وجود چنین عقده‌ای را در روان اسفندیار اثبات کرد؛ زیرا یکی از نشانه‌های عقده ادیپ، داشتن علاقه‌های جنسی فرزند ذکور به مادر خویش است، درحالی که از گفته‌های اسفندیار، چنین خواستی ادراک نمی‌شود. در نتیجه نمی‌توان به صراحت و یقین بر وجود عقده ادیپ در روان اسفندیار، صحه گذاشت.

۳.۲- مکانیسم توجیه، دلیل تراشی و فرافکنی:

۴. در دلیل تراشی، گاه حقایق تازه‌ای مشاهده می‌شود، اما چنان روی آنها تأکید می‌کنیم که انگیزه‌های اصلی رفتار، بر ما پوشیده می‌ماند و فقط بعضی انگیزه‌هایی که قابل قبول است، انتخاب شده و چنین به نظر می‌رسد که این‌ها تنها دلایل اصلی مؤثر شخص در تحقق فلان رفتار هستند؛ در حالی که واقعیت غیر از این است و این نیروهای فکری ماست که از احساسات و عواطف ما دفاع می‌کند (احمدوند، ۱۳۶۸: ۷۸).

۵. وقتی گشتاسب شرط آخر را برای واگذاری تاج و تخت به اسفندیار می‌گوید و خواهان دست بسته آوردن رستم به دربار می‌شود، اسفندیار درصدد منصرف کردن پدر بر می‌آید و از نیکی‌های آن پهلوان نامدار یاد می‌کند و او را شیراوژن، خداوند رخس، شیرافکن، جهان‌گیر و تاج‌بخش می‌خواند (فردوسی، ج ۵: ۳۰۳).

۶. گفته‌های اسفندیار به پدر، یادآور توضیحات فروید درباره مکانیسم دفاعی توجیه است. او در کتاب مکانیسم‌های دفاعی راجع به توجیه می‌گوید: فرد برای عملی که انجام داده، دلایلی ارائه می‌دهد تا خود را قانع سازد که هیچ عمل بدی صورت نگرفته است و گاه

پیش از انجام عملی بهانه‌هایی می‌آورد و انجام آن را برای خود الزامی دانسته، خالی از عیب می‌داند؛ بنابراین، شخص برای توجیه اعمال ناشایست و ناهموار خود، به دنبال دلایلی می‌گردد تا از احساس اضطراب، عذاب وجدان و ناراحتی خود بکاهد. صفاتی که اسفندیار از رستم می‌شمرد، اموری است که همگان حتی کتایون نیز از آن آگاهند، اما اسفندیار با بازگویی آنها، دست کم نزد خویش، خود را از گناه مقابله با رستم مبرا می‌سازد و هنگامی که مادرش از توانایی‌های رستم سخن می‌گوید تا پسر را از درگیری با او منصرف کند، اسفندیار واکنش خاصی نشان نمی‌دهد؛ زیرا پیش از این اضطراب این عمل را با برشمردن همین حقایق نزد پدر، از بین برده و خود را توجیه کرده که من هم تمام این موارد را گفته‌ام و بی‌فایده بوده و نتیجه نداده است.

۷. هدف اصلی اسفندیار، رسیدن به تاج و تخت است. پس هر مانعی برای او کنار زدن است، حتی اگر آن مانع، پهلوان نامداری چون رستم باشد، اما بخش هوشیار ذهن او، از زشتی این عمل آگاه است، در نتیجه به‌طور ناخودآگاه، با برشمردن نیکی‌ها و بزرگی‌های رستم و درخواست انصراف پدر از خواسته‌اش، وسیله به دست آوردن هدفش را نزد خود موجه جلوه می‌دهد. به عبارت دیگر، اسفندیار با این سخنان، عملی که در آینده قصد انجامش را دارد، یعنی دست بسته آوردن رستم به دربار، توجیه و وجدان خود را آسوده و راضی می‌کند که گفتنی‌ها را گفته است.

۸. «یکی دیگر از مکانیسم‌های دفاعی، فرافکنی است که با عنوان‌های دیگری، مانند برون راندن، برون فکنی، به دیگری بستن، گناه را به گردن دیگری انداختن و به دیگری نسبت دادن نیز به کار گرفته شده است. فرافکنی یکی از مکانیسم‌های متداولی است که شخص اندیشه‌ها و افکار غیرقابل پذیرش و یا تمایلات درونی و ناخودآگاه خویش، و همچنین تقصیرات و اشتباهات و بدکاری‌های خود را به دیگران نسبت می‌دهد و بدین وسیله موجبات رضایت خاطر و آرامش خود را فراهم می‌سازد» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۱۴۳).

۹. گشتاسب پس از شنیدن سخن‌های اسفندیار، ناچار به تحریک او از طریق دین بر می‌آید. او می‌داند اسفندیار به خاطر وجهه دینی، توان سرباززدن از فرمان او را ندارد. هرآن کس که از راه یزدان بگشت همان عهد او گشت چون باد دشت...

کسی کو ز عهد جهان‌دار گشت
 به گرد در او نشاید گذشت
 اگر تخت خواهی ز من با کلاه
 ره سیستان گیر و برکش سپاه
 (فردوسی، ج ۵: ۳۰۴)

در این هنگام اسفندیار با به‌کارگیری مکانیسم دفاعی فرافکنی که در نگاه نخست ممکن است نشانگر فراست وی باشد، راه رسیدن به هدف را برای خود هموار و وجدان خویش را راضی می‌سازد.

سپهد بروها پر از تاب کرد
 به شاه جهان گفت زین باز گرد
 تو را نیست دستان و رستم به کار
 همی راه جویی به اسفندیار...
 تو را باد این تخت و تاج کیان
 مرا گوشه‌ای بس بود زین جهان
 ولیکن تو را من یکی بنده‌ام
 به فرمان و رایست سرافکنده‌ام
 (همان: ۳۰۵)

اسفندیار در راه رسیدن به هدف خود، چندین و چند بار از این سازوکار استفاده می‌کند. آن جایی که در نخستین دیدارش با رستم، دعوت او را رد کرده و علاوه بر دلیل- تراشی و توجیه کردن عمل خود، گناه ز رفتن به سرای رستم را به گردن پدر می‌اندازد.

چنین پاسخ آوردش اسفندیار
 که ای از یلان جهان یادگار
 هر آن کس کجا چون تو باشد به نام
 همه شهر ایران بدو شادکام
 نشاید گذر کردن از رأی تو
 گذشت از بر و بوم وز جای تو
 ولیکن ز فرمان شاه جهان
 نپیچم روان آشکار و نهان
 به زابل نفرمود ما را درنگ
 نه با نامداران این بوم جنگ
 تو آن کن که بر یابی از روزگار
 بر آن رو که فرمان دهد شهریار...
 تو را چون برم بسته نزدیک شاه
 سراسر بدو باز گردد گناه
 (همان: ۳۳۳ و ۳۳۴)

صحت این فرافکنی، در ادامه داستان مشخص می‌شود. آنجا که اسفندیار در خلوت خود، به زبان می‌آورد که خواهان رفتن به سرای رستم نیست و حتی علاقه‌ای هم به آمدن رستم ندارد. به هر روی باید در نظر داشت رستم برای اسفندیار، در حکم مانع برای رسیدن به تاج و تخت است.

چو رستم برفت از لب هیرمند
 پراندیشه شد نامدار بلند

پشوتن که بد شاه را رهنمای	بیامد همان گه به پرده سرای
چنین گفت با او یل اسفندیار	که کاری گرفتیم دشخوار خار
به ایوان رستم مرا کار نیست	ورا نزد من نیز دیدار نیست
همان گر نیاید نخوانمش نیز	گر از ما یکی را پرآید قفیز

(همان: ۳۳۷)

و باز دوباره پس از شنیدن نصیحت‌های پشوتن که سازگار با اهدافش نیست، دست به دلیل‌تراشی زده و نجنگیدن با رستم را حکمی خلاف رأی یزدان و شهریار می‌شمارد.

چنین داد پاسخ ورا نامدار	که گر من پیچم سر از شهریار
بدین گیتی اندر نکوهش بود	همان پیش یزدان پژوهش بود
دو گیتی به رستم نخواهم فروخت	کسی چشم دین رابه سوزن ندوخت

(همان: ۳۳۸)

«افراد نگران و تحت فشار در برابر وجدان خود و دیگران، برای تسکین ناکامی‌ها و نارسایی‌ها، و اخوردگی‌ها و عقب‌ماندگی‌های پر رنج خویش، به یکی از متداول‌ترین شیوه‌های دفاعی، یعنی دلیل‌تراشی متوسل می‌شوند و برای عملی که صورت گرفته و مخالف اصول اخلاقی بوده است، دلایلی عرضه می‌دارند تا خود را قانع سازند که عمل بدی انجام نگرفته و کاری مخالف اخلاق رخ نداده است و پیش از انجام این عمل نیز، بهانه‌هایی می‌آورند و آن را پیش خود ضروری و اخلاقی تشخیص داده و آن را خالی از اشکال می‌پندارند» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۷۷). این دسته از دلیل‌تراشی‌ها و توجیه‌ها، به تکرار از اسفندیار دیده می‌شود. آنجا که رستم در پایان مهمانی اسفندیار دوباره زبان به نصیحت گشوده و او را از این هوس خام باز می‌دارد، اسفندیار باز دست به دامان دلیل‌قانع‌کننده خویش شده و مجدداً علت کارش را بازگو می‌کند.

همی خواهش او همه خوار داشت	زبانی پر از تلخ گفتار داشت
تو دانی که من سر ز فرمان شاه	نتابم نه از بهر تخت و کلاه
بدو یابم اندر جهان خوب و زشت	بدویست دوزخ بدو هم بهشت

(فردوسی، ج ۵: ۳۶۴)

اسفندیار به‌طور ناخودآگاه، هدف اصلی خود را پشت چنین دلایلی پنهان می‌کند و درواقع از این طریق، ندای درون را خاموش ساخته و جدانش را آسوده می‌سازد. دین برای شخص او بهترین پناهگاه است؛ چراکه اطاعت از فرمان پدر، در بستر دین کاری است پسندیده. از جهتی با این دلیل تراشی، گناه عملش را به‌طور غیرمستقیم به گردن پدر می‌اندازد و خود را تبرئه می‌کند. چنانکه در پاسخ به نصایح پشوتن باز می‌گوید:

یکی پاسخ آوردش اسفندیار	که بر گوشه گلستان رست خار
چنین گفت کز مردم پاک‌دین	همانا نزیبد که گوید چنین
گر ایدونک دستور ایران تویی	دل و گوش و چشم دلیران تویی
همی خوب داری چنین راه را	خورد را و آزدن شاه را
همه رنج و تیمار ما باد گشت	همان دین زردشت بی‌داد گشت
که گوید که هر کوز فرمان شاه	بپیچد به دوزخ بود جایگاه
مرا چند گویی گنه‌کار شو	ز گفتار گشتاسب بیزار شو
تو گویی و من خود چنین کی کنم	که از رأی و فرمان او پی کنم

(همان: ۳۶۹)

از بارزترین فرافکنی‌های اسفندیار، هنگامی است که جسد دو پسرش را نزدش می‌آورند. او از اینکه پسرانش را قربانی هدف خود ساخته، احساس گناه می‌کند، اما با فرافکنی، این احساس را به پدر باز می‌گرداند.

چنین گفت پس با پشوتن که خیز	بر این کشتگان آب چندان مریز
که سودی نبینم ز خون ریختن	نشاید به مرگ اندر آویختن
همه مرگ راییم برنا و پیر	به رفتن خرد بادمان دستگیر
به تابوت زرین و در مهد ساج	فرستادشان زی خداوند تاج
پیامی فرستاد نزد پدر	که آن شاخ رای تو آمد به بر
تو کشتی به آب اندر انداختی	ز رستم همی چاکری خواستی
چو تابوت نوش‌آذر و مهرنوش	بینی تو در آز چندین مکوش
به چرم اندراست گاو اسفندیار	ندانم چه راند بدو روزگار

(همان: ۳۹۲ و ۳۹۳)

نصیحت کردن پدر، او را تسکین می‌بخشد و این آرامش خاطر را مرهون مکانیسم برون‌افکنی است. «اگر فردی بتواند احساس تقصیر و گناه را در فرد دیگر ایجاد نماید، حس تقصیر و گناه خودش را تقلیل خواهد داد. او سعی می‌کند اعمال و صفاتی نظیر دروغ‌گویی، کوچکی، نادرستی و بدکرداری را که در خود می‌یابد، به دیگران بیفکند و هنگامی که دیگران را بدرفتار می‌خواند، در اصل محتویات ناخودآگاه خود را منعکس می‌کند و به این وسیله روان خود را از این زشتی‌ها و اعمال که به صورت عقده درآمده و باعث اختلاف و بی‌نظمی در روان شده است، پالایش می‌دهد» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۱۴۴).

از دیگر موارد دلیل تراشی و توجیه اسفندیار، زمانی است که برای بار آخر از رستم پند می‌شنود. نصیحتی که با هدفش هم‌سو نیست و خلاف مسیر رسیدن به پادشاهی است.

به رستم چنین گفت اسفندیار	که تا چند گویی سخن نا بکار
مرا گویی از راه یزدان بگرد	ز فرمان شاه جهان‌بان بگرد
که هر کو ز فرمان شاه جهان	بگردد سرآید بدو بر زمان

(فردوسی، ج ۵: ۴۱۰)

باید توجه داشت اسفندیار در سطح هوشیار، به گفته‌هایش ایمان دارد و آگاه نیست که این دست دلیل تراشی‌ها نوعی سازوکار دفاعی است. بخش «من» در وجود اسفندیار، به او قبولانده است که حقیقتاً به خاطر فرمان شاه و رضایت یزدان پاک به جنگ رستم آمده است. از آنجایی که این بخش مسئول است بین خواسته‌های درون و دنیای واقعی بیرون هماهنگی ایجاد کند، نمی‌تواند اجازه دهد حقایق پشت پرده، آشکارا خود را به سطح هوشیار برسانند. از این‌رو وجود چنین دلایلی را بر حق می‌داند و روان را از پریشانی حفظ می‌کند. «جبران تهاجمی که می‌توان آن را جبران انتقامی نام نهاد، ما را وادار می‌کند بر اثر عیوب خود از دیگران انتقام بگیریم که گاهی شکل شوم و حزن‌انگیزی به خود می‌گیرد. چنین انتقامی فرد را به انتحار سوق می‌دهد» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۶۴).

اسفندیار در لحظات پایانی عمر، برای دور کردن حس پشیمانی و حسرت سعی می‌کند نقش قربانی را ایفا کند و برای پشوتن گریان از حق بودن مرگ و از امید ورود به بهشت سخن می‌راند.

چنین گفت پردانش اسفندیار
 مکن خویشتن پیش من بر تباه
 تن کشته را خاک باشد نهال
 فراوان بکوشیدم اندر جهان
 که تا رای یزدان به جای آورم
 به مردی مرا پور دستان نکشت
 بدین چوب شد روزگارم به سر
 فسون‌ها و نیرنگ‌ها زال ساخت
 که ای مرد دانای به‌روزگار
 چنین بود بهر من از تاج و گاه
 تو از کشتن من بدین سان منال...
 چه در آشکار و چه اندر نهان
 خرد را به دین رهنمای آورم...
 نگه کن بدین گز که دارم به مشت
 ز سیمرغ وز رستم چاره‌گر
 که اروند و بندجهان او شناخت
 (همان: ۴۱۵ تا ۴۱۷)

«من» اسفندیار در این هنگام برای نگاه‌داشت سلامت روان، برای آخرین بار از مکانیسم فرافکنی سود می‌جوید و گناه مرگ خویش را به گردن پدر می‌اندازد. او با این کار درواقع انتقام خویش را از پدر می‌ستاند و یادآور می‌شود مرگ به سراغ همگان می‌رود و پیغام می‌رساند در قیامت منتظر گشتاسب خواهد بود و در ادامه گناه پدر را به مادر و خواهرانش نیز گوش زد می‌کند.

چنین گفت با رستم اسفندیار
 بهانه تو بودی پدر بد زمان
 بکوشید تا لشکر و تاج و گنج
 چنین گفت پس با پشوتن که من
 چو رفتی به ایران پدر را بگوی
 به پیش سران پندها دادیم
 کنون زین سخن یافتی کام دل
 چو ایمن شدی مرگ را دور کن
 تو را تخت و سختی و کوشش مرا
 مشو ایمن از گنج و تاج و سپاه
 چو آبی به هم پیش داور شویم
 که از تو ندیدم بد روزگار...
 نه رستم نه سیمرغ و تیر و کمان...
 بدو ماند و من بماندم به رنج...
 نجویم زین جهان جز کفن...
 که چون کام یابی بهانه مجوی...
 نهانی به کشتن فرستادیم
 بیارای و بنشین به آرام دل
 به ایوان شاهی یکی سور کن
 تو را نام تابوت و پوشش مرا...
 روانم تو را چشم دارد به راه
 بگویییم و گفتار او بشنویم...

بگویید بدان پر هنر بخردان
ز تاج پدر بر سرم بد رسید
که پدرود باشید تا جاودان
در گنج را جان من شد کلید
که شرم آورد جان تاریک او
فرستادم اینک به نزدیک او
(فردوسی، ج ۵: ۴۱۹ تا ۴۲۳)

همان‌طور که از فحوای کلام اسفندیار برمی‌آید، در لحظات آخر مجموعه‌ای از مکانیسم‌ها را به کار گرفته تا اندوه نرسیدن به تاج و تخت را از خود دور سازد. گاه پای سرنوشت را به میان می‌کشد و گاه بی‌عدالتی و بدعهدی پدر را. به این ترتیب خود را قانع می‌سازد که قربانی زیاده‌خواهی پدر شده و چون باور دارد خود پاک‌دین بوده است، در دنیایی دیگر بر پدر غلبه می‌یابد و داد از او می‌ستاند.

۹.۲- مکانیسم جبران:

فروید در مورد جبران می‌گوید که جبران یا تلافی، وسیله‌ای است که روان شخص برای پوشش گذاشتن کمبودها و مشکلاتش به کار می‌بندد و از این طریق در وجود فرد، تعادلی برقرار می‌سازد که پیش از جبران وجود نداشته و یا از بین رفته بوده است. (فروید، ۱۳۹۲: ۳۲)

در داستان رستم و اسفندیار، به‌کارگیری انواع مکانیسم دفاعی جبران از طرف اسفندیار فراوان دیده می‌شود. برای نمونه پس از بازگشتن بهمن از نزد رستم، اسفندیار که خشمگین از عملکرد پسرش است، رفتاری تحقیرآمیز در پیش می‌گیرد.

ز بهمن بر آشفت اسفندیار
بدو گفت کز مردم سرفراز
ورا بر سر انجمن کرد خوار
نزیبید که با زن نشیند فراز
وگر کودکان را به کاری بزرگ
تو گردن کشان را کجا دیده‌ای
که رستم همی پیر جنگی کنی
دل نامور انجمن بشکنی
(فردوسی، ج ۵: ۳۳۰)

«افراد برای جبران شکست و پوشاندن عیب خود، گاه به سرزنش دیگران می‌پردازند و به این طریق حرمت ذات خود را در نظر خویش حفظ می‌کنند. اگر فرد نتوانسته باشد در

اثر فقدان معلومات یا توانایی فنی لازم به شغلی دسترسی یا آن را تصاحب کند، برای جبران این شکست قدر مقام، شغل یا ارزش کسی را که آن مقام را اشغال کرده است، پایین می‌آورد و دربارهٔ پوچ بودن آن شغل، داد سخن می‌دهد» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۵۵).

چون بهمن نتوانست وظیفه‌ای را که پدر به او محول کرده بود انجام دهد، از جانب وی مورد تحقیر قرار می‌گیرد و کودک خوانده می‌شود. نیز اسفندیار در بیشتر مواردی که قصد آغاز سخن با رستم را دارد، خنده‌ای چاشنی کارش می‌کند که شاید نشانی از تحقیر باشد.

خروشید کای فرخ اسفندیار	هماوردت آمد برآرای کار
چو بشنید اسفندیار این سخن	از آن شیر پرخاشجوی کهن
بخندید و گفت اینک آراستم	بدانگه که از خواب برخاستم...
به بالا ز رستم همی‌رفت خون	بشد سست و لرزان که بیستون
بخندید چون دیدش اسفندیار	بدو گفت کای رستم نامدار
چرا گم شد آن نیروی پیر مست	ز پیکان چرا پیر جنگی بخت
کجا رفت آن مردی و گرز تو	به رزم اندرون فره و برز تو
گریزان به بالا چرا بر شدی	چو آواز شیر ژیان بشندی
چرا پیل جنگی چو روباه گشت	ز رزمت چنین دست کوتاه گشت
تو آئی که دیو از تو گریان شدی	دد از تف تیغ تو بریان شدی

(فردوسی، ج ۵: ۳۸۸)

اسفندیار دو مرتبه از طریق عمل، رستم را تحقیر می‌کند. نخست وقتی که خرامی را برای دعوت به ایوان رستم نمی‌فرستد و دوم زمانی که می‌خواهد رستم را سمت چپ بنشانند.

به دست چپ خویش بر جای کرد	ز رستم همی مجلس آرای کرد
جهان دیده گفت این نه جای من است	به‌جایی نشینم که رای من است

(همان: ۳۴۳)

مکانیسم جبران به‌گونه‌ای است که فرد برای پس زدن حس ناکامی و حقارت خویش، حاضر است به هر نحو ممکن این حس را از ضمیر آگاه خویش دور کند و تحقیر، ساده‌ترین ابزاری است که برای پوشاندن حقارت، کارآمد بوده و می‌تواند جبران ناکامی‌ها ترس‌ها و یا

حرص‌های درونی باشد. «وقتی شخص نمی‌تواند برتری خود را ثابت کند، برای بالا بردن سطح ارزشی که خود برای خویشتن قائل است، دیگران را بی‌ارزش می‌سازد و پایین می‌آورد. به خصوص کسانی را که به او شک می‌کنند و یا نسبت به آنها کدورتی در دل دارد و همواره در کمین رفتار و جزئیات زندگی آنهاست و اگر کوچک‌ترین خطایی از آنها سر بزند، آن را با تمسخر بزرگ می‌کند و در برابر دیگران، آنان را مورد استهزا قرار می‌دهد. گاهی حتی اگر این افراد هیچ عیب و نقصی هم نداشته باشند، برای آنها عیوبی می‌تراشد و اینجاست که دیگر زبان بهتان و افترا باز می‌شود» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۵۵). از این‌رو، اسفندیار بارزترین رفتار تحقیرآمیزش را در خوارداشت نژاد رستم، از خود نشان می‌دهد.

چنین گفت با رستم اسفندیار	که ای نیک‌دل مهتر نامدار
من ایدون شنیدستم از بخردان	بزرگان و بیدار دل موبدان
از آن برگزیده نیاکان تو	سرافراز و دین‌دار و پاکان تو
که دستان بدگوهر دیو زاد	به گیتی فزونی ندارد نژاد...

(همان، ۳۴۴)

و بعد به خوار کردن زال می‌پردازد:

ببردش به‌جایی که بودش کنام	ز دستان مر او را خورش بود کام
اگرچند سیم‌رغ نهار بود	تن زال پیش اندرش خوار بود
بینداختش پس به پیش کنام	به دیدار او کس نبند شادکام...
پذیرفت سامش ز بی‌بجگی	ز نادانی و دیوی و قرچگی...
خجسته بزرگان و شاهان من	نیای من و نیک خواهان من
ورا برکشیدند و دادند چیز	فراوان بر این سال بگذشت نیز

(فردوسی، ج ۵: ۳۴۴ و ۳۴۵)

«به عقیده اکثر روان‌شناسان و روان‌کاوان، منشأ اصلی تکبر و نخوت، یک نوع پستی و حقارت است که متکبر در ضمیر خود احساس می‌کند. شخصیت متکبر می‌خواهد به این وسیله بر دیگران مسلط گردد و آنان را تحت نفوذ و جلال و جبروت خود درآورد»

(احمدوند، ۱۳۶۸: ۵۵). وقتی رستم مهمان اسفندیار می‌شود، دو پهلوان مدام برای هم رجز می‌خوانند. اسفندیار گاه از تحقیر رستم و گاه در ستایش کارها و نژاد خود سخن می‌گوید.

ز رستم چو اسفندیار این شنید	بخندید و شادان دلش بردمید...
کنون کارهایی که من کرده‌ام	ز گردن کشان سر بر آورده‌ام
نخستین کمربستم از بهر دین	تهی کردم از بت پرستان زمین...
نژاد من از تخم گشتاسب است	که گشتاسب از تخم لهراسب است..
پشین بود از تخم کی قباد	خردمند شاهی دلش پر ز داد
همی رو چنین تا فریدون شاه	که شاه جهان بود و زیبای گاه...
هر آن کس که رفت از پی دین به چین	بکردند زان پس بر او آفرین
از آن پس که ما را بگفت گرزم	ببستم پدر دور کردم ز بزم
به لهراسب از بند من بد رسید	شد از ترک روی زمین ناپدید
بیاورد جاماسب آهنگران	که ما را گشاید ز بند گران
همان کار آهنگران دیر بود	مرا دل بر آهنگشان شیر بود
دلم تنگ شد بانگشان برزدم	تن از دست آهنگران بستدم
برافراختم سر ز جای نشست	غل و بند بر هم شکستم به دست
گریزان شد ارجاسب از پیش من	بر آن سان یکی نامدار انجمن...
شنیدی که در هفت‌خوان پیش من	چه آمد ز شیران وز اهرمن
به چاره به رویین دژ اندر شدم	جهانی بر آن گونه بر هم زدم
بجستم همه کین ایرانیان	به خون بزرگان ببستم میان
به توران و چین آنچ من کرده‌ام	همان رنج و سختی که من برده‌ام
همانا ندیدست گور از پلنگ	نه از شصت ملاح کام نهنگ

(فردوسی، ج ۵: ۳۴۹ تا ۳۵۲)

شاید آن حقارتی که اسفندیار در ضمیر خود احساس می‌کند، همان نرسیدن به تاج و تخت باشد. قدرتی که برای به دست آوردنش زحمت‌ها کشیده و هنوز قادر به تصاحبش

نشده است. از این رو «من» تلاش می‌کند با برشمردن مواردی که جزو نقاط قوت به شمار می‌آید، از حس حقارت کاسته و سلامت روان را از فروپاشی حفظ کند.

۹.۲- مکانیسم گریز:

«گریز یکی از متداول‌ترین و رایج‌ترین واکنش‌های منفی دفاعی است. هنگام برخورد با مشکلات و نگرانی‌ها، بسیاری از افراد به وسایل گوناگون حتی‌المقدور از آن می‌گریزند» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۱۲۰). فرار از مشکلات و یا پاک کردن صورت مسئله، ساده‌ترین راه جلوگیری از تشویش و اضطراب‌های درونی است. اگر فرد توان حل تناقض پیش آمده از مواجهه خواست درونی با موقعیت بیرونی را نداشته باشد، سعی می‌کند به هر طریق ممکن از مشکل بگریزد و خود را خلاص کند.

در بخش‌های ابتدایی داستان، آنجاکه اسفندیار قصد حرکت به سوی گنبدان می‌کند در سفر، با دیدن شتری که پیشاپیش کاروان بر زمین خوابیده و بر نمی‌خیزد، بددل می‌شود (فردوسی، ج ۵: ۳۰۹) وقوع این ماجرا، اسفندیار را مضطرب می‌سازد و قصد خویش را شوم می‌پندارد، اما چون رسیدن به تاج و تخت هدف اوست، دستور بریدن سر شتر را می‌دهد و با پاک کردن صورت مساله می‌خواهد خود را از نگرانی ناشی از شومی سفر برهاند.

جهان جوی را آن بد آمد به فال	بفرمود کش سر ببرند و یال
بدان تا بدو باز گردد بدی	نباشد بجز فره ایزدی
بریدند پرخاشجویان سرش	بدو بازگشت آن زمان اخترش
غمی گشت زان اشتر اسفندیار	گرفت آن زمان اختر شوم خوار
چنین گفت کان کس که پیروز گشت	سر بخت او گیتی افروز گشت
بد و نیک هر دو ز یزدان بود	لب مرد باید که خندان بود...
به رامش دل خویشتن شاد کرد	دل رادمردان پراز یاد کرد

(فردوسی، ج ۵: ۳۰۹ و ۳۱۰)

اسفندیار نمی‌خواهد شومی را بپذیرد. پس سعی می‌کند به نوعی از آن بگریزد. او با این فکر که می‌تواند با کشتن شتر، شومی را به او انتقال دهد، خود را از اضطراب در امان نگاه می‌دارد و بعد به باده‌گساری می‌نشیند. «مردمان به یاری باده‌گساری، مصرف مواد

مخدر، افراط در شهوترانی و گزافه‌گویی، فریب و توصل به توطئه‌چینی و تهدید و ده‌ها نوع دیگر می‌کوشند تا رنج ناکامی‌ها را فراموش نمایند. می‌گسار آن همه به خاطر تفریح به می‌خوارگی نمی‌پردازند بلکه گروهی نیز به خاطر فراموشی و گریز از احساس تنهایی و رنج، به جام باده پناهنده می‌شوند تا با خیال خود دمی از وسوسهٔ عقل و رنج حیات و ناکامی‌ها در عرصهٔ ذهن رهایی یابند» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۱۲۰ و ۱۲۳).

مکانیسم گریز قدرت بسیاری دارد. بویژه چون به صورت ناخودآگاه انجام می‌گیرد، گویا حلقه‌ای به گردن قربانی خود انداخته او را به هر طرف که می‌خواهد می‌کشاند. این مکانیسم تلاش بی‌هوده‌ای است برای نجات از زهر ناکامی و البته مانند دیگر مکانیسم‌ها، بیشتر ناخواسته و ناآگاهانه انجام می‌پذیرد.

۹.۴- مکانیسم جابه‌جایی:

«مکانیسم جابه‌جایی گاهی اوقات ارزشمند است؛ زیرا شخص را قادر می‌سازد تا ناراحتی‌های عاطفی را، بی‌آنکه متوجه اصل مبدل آن شود، بر سر شخص بی‌طرفی خالی کند، و به این طریق، از خطر از دست دادن روابط نیکو و انتقام احتمالی از مبدل ناراحتی که معمولاً شخص قوی‌تری است، اجتناب کند. در اغلب نمونه‌ها، جابه‌جایی با سر کوفتن همراه است. بخصوص هر جا که خصومت متوجه یک شخص محبوب باشد» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۱۰۸).

در ابتدای داستان، خشم تند و ناگهانی اسفندیار به مادر، نوعی جابه‌جاسازی است که «من» او برای جلوگیری از درگیری شدید با پادشاه که نیروی قوی‌تری نسبت به مادر است، انجام داده و باعث شده تکانه‌های شدید از راهی دیگر تخلیه شوند.

چنین گفت با مادر اسفندیار	که نیکو زد این داستان هوشیار
که پیش زنان راز هرگز مگوی	چو گویی سخن بازیابی به کوی
مکن هیچ کاری به فرمان زن	که هرگز نبینی زنی رایزن
	(فردوسی، ج ۵: ۲۹۴ و ۲۹۵)

جالب اینکه اسفندیار در برخورد با بهمن که شخصی ضعیف‌تر از اوست نیز تقریباً همین برخورد را دارد. آن هنگام که از پاسخ منفی رستم نسبت به درخواستش از زبان بهمن آگاه می‌شود.

ز بهمن برآشفست اسفندیار	ورا بر سر انجمن کرد خوار
بدوگفت کز مردم سرفراز	نزیبید که با زن نشیند به راز
وگر کودکان را به کاری بزرگ	فرستی نباشد دلیر و سترگ

(همان: ۳۰۹)

حال آنکه با دقت در رفتار و منش و شخصیت اسفندیار بخوبی معلوم می‌شود که عامل اصلی خشم او بهمن نیست، بلکه رستم و رفتار او وی را خشمگین کرده است. اما چون رستم، قدرتمندتر از بهمن است، ناچار خشم خود را بر سر فرد ضعیف خالی می‌کند. فروید معتقد است که شخص در جابه‌جایی هرگز از موضوع هدف اصلی خود، صرف نظر نمی‌کند، بلکه شخص در موضوع جاننشینی همیشه تمایل شدید خود را جستجو می‌کند. این کیفیت مبین آن است که انرژی روانی یا حالت عاطفی انسان قابل جابه‌جا شدن است. به این معنا که از موضوعی به موضوع دیگر منتقل می‌شود. اما باید دانست، گرچه به ظاهر، این انتقال صورت گرفته ولی تنها هدف ظاهری تغییر کرده است و ماهیت نیرو یا احساس روانی، بدون تغییر می‌ماند (احمدوند، ۱۳۶۸: ۹۹).

این مطلب بیانگر موضوعی است که در اسفندیار دیده می‌شود. هرچند او خشم خود را جابه‌جا و بر سر دیگری خالی کرده است، اما هرگز خشم اصلی و دیرین خود را رها نمی‌کند. «تمایلات عصیانی علیه والدین ممکن است آن قدر شدید باشد که فرد نتواند آنها را به شعور روشن خود جای دهد. لاجرم این امیال ناخودآگاه به فرد دیگری که از برخی جهات شباهتی به پدر و مادر دارد، منتقل می‌شود. در این مورد با آنکه هدف تغییر کرده، تمایلات خصمانه ثابت می‌ماند. در انتخاب موضوعی که هدف جابه‌جایی قرار می‌گیرد، بسیاری از عوامل، از جمله درجه شباهت بین موضوع اصلی و موضوع جاننشینی شده و ارتباط‌های سمبلیکی که ممکن است بین دو موضوع باشد، حائز اهمیت است» (همان: ۹۹).

خشم اصلی و محوری اسفندیار متوجه پدرش، گشتاسب است. از این‌رو خواهان برکناری و تکیه زدن بر مسند اوست. پدر که از خشم و خواست پسر آگاه است چون نمی‌خواهد به خواستش تن دردهد، به بهانه‌ای او را راهی سیستان می‌کند. اسفندیار دلیل بهانه‌جویی‌های پدر را می‌داند، اما جایگاه گشتاسب، به او اجازه نمی‌دهد خشم خود را نسبت به پدرش آشکار سازد. از این‌رو طی فرایند و سازوکار جابه‌جایی خشمش را به شبیه‌ترین کس به پدر، انتقال می‌دهد. رستم از جهاتی به گشتاسب شباهت دارد. هر دو قدرتمند هستند. یکی تاج‌دار است و دیگری تاج‌بخش. هر دو دارای جایگاهی اجتماعی هستند. هر دو پیرند. یکی حکم‌گذاری دارد و دیگری در حکم پدر. در نتیجه اسفندیار خشم خود را روی هدفی جابه‌جا کرده است که بی‌شباهت به هدف واقعی و درونیش نیست و از طرف دیگر، کنار زدن هر دو مانع، برابر است با رسیدن به مقصد نهایی یعنی نشستن بر مسند پادشاهی.

۹.۵- واکنش‌سازی:

«یکی دیگر از مکانیسم‌های دفاعی، واکنش‌سازی است که به اسامی دیگری نظیر وانمودسازی، عکس‌العمل‌سازی، کمال مطلوب‌سازی، تشکل واکنش نیز، به کار برده شده است. به کمک این مکانیسم در فرد خصوصیات خلقی و رفتاری خاصی پدید می‌آید که معمولاً نقطه مقابل تمایلات درونی شخص است و به عبارت دیگر، سرکوبی آرزوها و خواست‌های خطرناک و ایجاد خودآگاهانه آرزوها و خواست‌هایی که کاملاً با آنها مغایرت دارد و همچنین بیان مطالب و ابراز علایقی که با امیال و علایق درونی و ناخودآگاه فرد تضاد دارد، به واکنش‌سازی موسوم است» (احمدوند، ۱۳۶۸: ۹۰).

اگر از منظر این مکانیسم به رفتارها و گفتارهای اسفندیار توجه شود، شاید بتوان همه مواردی که درباره فرمان‌برداری از پدر به زبان می‌آورد، گونه‌ای وانمودسازی تلقی کرد. «من» اسفندیار نمی‌تواند به‌طور آشکارا وجود خشم به پدر را بروز دهد. این بخش ناچار است بین احساسات بی‌پرده ضمیر ناخودآگاه و دنیای سرشار از مقررات و عرف جامعه بشری، تعادل برقرار سازد، از این‌رو خشم از پدر، به نمایش فرمان‌برداری از او تبدیل

می‌شود. درواقع اسفندیار به‌طور ناخودآگاه وانمود می‌کند باید از پدر فرمان‌برداری کند و مطیع او باشد.

تعاریف گاه و بی‌گاه اسفندیار از رستم نیز، از دیگر نمونه‌های وانمودسازی است. اسفندیار با تأکید بر بی‌گناهی رستم و ستایش او، به‌طور ناهوشیار تلاش می‌کند تا نشان دهد کینه‌ای از رستم در دل ندارد و درواقع ناخواسته مجبور به جنگ با او شده است. این وانمودسازی به اسفندیار کمک می‌کند تا خشم و خواست درونی کنار زدن رستم، بخش آگاه ضمیرش را کمتر آزار دهد.

۴- نتیجه‌گیری:

یکی از بارزترین ویژگی مکانیسم‌های دفاعی روان، سیالیت و درهم‌تنیدگی آنهاست؛ به عبارت دیگر برخی مواقع نمی‌توان به‌طور قطع یک رفتار را به یک مکانیسم خاص نسبت داد. هرچه بررسی‌ها عمیق‌تر می‌شود، تراکم مکانیسم‌های به کار رفته در بروز یک رفتار و گفتار نیز بیشتر می‌گردد و این ناشی از خصوصیات سازوکارهای دفاعی روان است.

مطالعه انجام شده نشان می‌دهد که اسفندیار نیز مانند دیگر انسان‌ها دارای خواست، آرزو، احساس و به‌طور کلی صاحب زندگی است. از طرف دیگر، بررسی مکانیسم‌ها گویای این حقیقت است که انسان زنده برای تعامل و ادامه زندگی در اجتماع، ناخودآگاه ناچار به استفاده از سازوکارهایی است که بتواند تعادل روانی خود را حفظ کند.

وجود برخی عقده‌ها و خواست‌ها در ضمیر ناخودآگاه اسفندیار، منجر به بروز گونه‌ای از رفتار و گفتارهایی از جانب او شد که در نگاه نخست، عادی و توجیه شده به نظر می‌رسند، اما پس از بررسی بیشتر و با در نظر گرفتن نظریات روان‌کاوانه و مکانیسم‌های دفاعی روان، می‌توان به لایه‌های زیرین و دلایل نهفته و اصلی رفتارهای اسفندیار پی برد. اعمال و گفته‌هایی که ریشه در خواست‌های ضمیر ناخودآگاه وی دارند و طی پروسه‌ای روانی و غیر ارادی به رفتاری معقول بدل شده و بروز یافته‌اند.

شایان ذکر است بروز رفتار یا کرداری خاص، ناشی از موقعیت پیش آمده برای فرد است. در نتیجه نباید از نظر دور داشت که نقش گشتاسب به‌عنوان پدر، کتابون به‌عنوان مادر، بهمن به‌عنوان پسر، پشتون به‌عنوان دستور و رستم به‌عنوان مانع، اهمیت بالایی در

پیدایش اعمال و گفتار اسفندیار دارند. به هر روی محتویات ذهن اسفندیار نیز، سرشار از خواست‌هایی همچون تکیه بر مسند پادشاهی است، اما موانع بیرونی مانند احترام به جایگاه پدر از نظر دینی، خوش‌نامی و قدرت رستم و زشتی بستن دست و پای او، سدی بر راه تحقق آرزوی اسفندیار محسوب می‌شود و «من» او برای حفاظت از خود، ناچار به استفاده از سازوکارهای دفاعی روان می‌گردد.

فردوسی با توصیف جزئی‌ترین وقایع و گفتگوها، این فرصت را در اختیار مخاطب قرار داده که با دقت نظر و مطالعه عمیق، بتوان به لایه‌های زیرین شخصیت‌ها و دنیای درون و ذهن و خواسته‌های آنان پی برد. فراهم ساختن چنین فرصتی در واقع به شناخت انسان ژرفا می‌بخشد و سبب می‌شود مخاطب از برداشت سطحی برکنار بماند. بررسی مکانیسم‌های دفاعی به کار گرفته شده از سوی اسفندیار، ذهن پیچیده، خواست‌های حقیقی و گره‌های ناگشوده شده در ضمیر ناخودآگاه وی را نمایان می‌سازد و نشان می‌دهد که هیچ یک از اعمال و گفتار این پهلوان، بی‌دلیل و علت نبوده است و رفتارهای دوگانه او نسبت به گشتاسب که گاه از وی خشمناک گشته و درصدد براندازی او برمی‌آید و گاه به او اظهار اطاعت و فرمان‌برداری می‌کند، ارتباطی به وجود عقده ادیپ در ضمیر ناخودآگاه وی ندارد. همچنین دلیل پافشاریش برای جنگ با رستم و اهمیت ندادن به نصیحت‌های مشفقانه اطرافیان، ناشی از پیچیدگی‌های روانی اسفندیار و بهره‌مندی روان او از سازوکارهای دفاعی، نظیر مکانیسم‌های جبران، گریز، توجیه و... بوده است.

منابع و مأخذ

- احمدوند، محمدعلی، (۱۳۶۸)، مکانیسم‌های دفاعی روان، تهران: بامداد.
 پاینده، حسین، (۱۳۸۲)، گفتمان نقد، تهران: نشر روزنگار.
 خالقی مطلق، جلال، (۱۳۸۱)، سخن‌های دیرینه، به کوشش علی دهباشی، تهران: نشر افکار.
 ساعت‌چی، محمود، (۱۳۷۹)، نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی، تهران: نشر ویرایش.
 شارف، ریچارد آس، (۱۳۸۱)، نظریه‌های روان‌درمانی و مشاوره، ترجمه مهرداد فیروز بخت، تهران: انتشارات رسا.

- شفیع آبادی، عبدا... و غلامرضا ناصری، (۱۳۸۶)، نظریه‌های مشاوره و روان درمانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- شولتز، دوان پی و سیدنی آلن، (۱۳۸۶)، نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: نشر ویرایش.
- صفا، ذبیح ا...، (۱۳۵۲)، حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
- صناعی، محمود، (۱۳۴۸)، «متن سخنرانی دکتر صناعی در تالار فردوسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران»، نشریه شماره ۱، موسسه دانشکده روان‌شناسی و علوم انسانی.
- صنعتی، محمد، (۱۳۸۲)، تحلیل‌های روان‌شناختی در هنر و ادبیات (مجموعه مقالات)، تهران: نشر مرکز.
- فردوسی، ابولقاسم، (۱۳۹۱)، شاهنامه، جلد پنجم، به کوشش جلال خالقی مطلق، چاپ چهارم، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- فروید، زیگموند، (۱۳۹۲)، مکانیسم‌های دفاعی روان، مترجمان حبیب گوهری راد و محمد جوادی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات رادمهر.
- کان دی ویس، رابرت و همکاران، (۱۳۸۳)، نقد ادبی نو (مجموعه مقالات)، مترجمان هاله لاجوردی و همکاران، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- کریمی، یوسف، (۱۳۸۷)، روان‌شناسی شخصیت، چاپ دوازدهم، تهران: نشر ویرایش.
- مسکوب، شاهرخ، (۱۳۸۶)، مقدمه ای بر رستم و اسفندیار، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- میرصادقی، جمال، (۱۳۸۰)، عناصر داستان، چاپ چهارم، تهران: سخن.
- نلدکه، تئودور، (۱۳۲۷)، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.